فصل هفتم: جایگاه حضرات معصومین در معرفت الهی

آل محمد ص؛ «حجاب الله الاعظم»

از چیزهایی که بحث خیلی خوبی دارد، تعبیر «**نحن الحجاب الاکبر**»[1] است. شاید در همین توحید صدوق باشد؛ حجاب اکبر الهی ما هستیم. چه تعبیری است! اگر درست گفته باشم. نمیدانم این تعبیر بود یا نه؟

- [illegible][2][3]

به نظرم من تعبیر «الحجاب» را هم دیدهام. «نحن الحجب» یا «نحن الحجاب».

- [illegible][4]

بله، «هو الحجاب الاکبر»[5].

- [illegible][6]

این در بحارالانوار نیست. برای مفضل در مجلس پنجم است[7] یا از کتاب دیگری دیدهاید؟[8]

معصومین؛ واسطه در سیر الی الله

انوار مقدس معصومین در مقام وساطت فیض طوری است که ما نمیتوانیم بدون آنها سیر الی الله داشته باشیم. اصلاً تکوینا ً نمیشود.

حجاب ِواصل موصل

خب درعینحال تعبیر به حجاب کردهاند، چرا؟ به این خاطر که میخواهند بگویند بعضی از خیالات به ذهنتان نرسد[9]! اما معنای اینکه ما حجاب هستیم، این نیست که شما نمیتوانید ...، اتفاقا

معنایش این است که باید سمت ما بیایید تا ما برسانیم. عین حاجب و حجابی هستیم که تنها راه وصول هستیم. تنها وسیله ایصال هستیم. حجابی هستیم که موصل هستیم. واصل موصل.

وساطت معصومین و مسئله توحید

- «□□□ □□□□ □□□□□□□ □□□□ □□□□□ □□□□□□□ □□□□□□□ □□□ □□□□□ □□□□□ □□□□□ [10]

واسطه تکوینی هستند. یعنی اینطور نیستند که الآن آنها به‌عنوان وجودی باشند که دست خدا را ببندند. اصلاً به این صورت نیست. یعنی بگوییم ما محجوب هستیم.

سرّ وساطت: مرآتیت محض

نه، اصلاً ریخت وساطت فیض‌شان این است که مرآت محض هستند. اگر مرآت محض نبودند واسطه فیض نبودند. این محکمات را در ذهنتان داشته باشید. اگر ذات مبارکشان مرآت محض نبود...؛ مرآت به چه معنا است؟ یعنی از خودش هیچ چیزی ندارد به‌غیر از همانی که در آن می‌تابد و انعکاس می‌دهد. چون مرآت محض هستند، واسطه فیض هستند. ولذا وقتی شما محضر خدای متعال می‌روید، محضر معصومین هست، اما نه به این معنا که آنها کسانی غیر از خدا هستند، یعنی الآن یک نحو حجاب ظلمانی باشد و حجابی باشد که یک نحو از مرآتیت فاصله می‌گیرد. ابداً اینطور نیست. به این معنا که «**لاموصول و لا مفصول**[11]»؛ اگر به این صورت جلو برود، از چیزی که مقصود آنها بوده فاصله گرفته، ولذا خودشان هم از سنخ رفتار غلو پرهیز می‌دهند. کاری می‌کنند که بعداً به مراحلی می‌رسد که به آیینه وجودی و مرآتیت محضه آنها معرفت پیدا می‌کند.

وساطت فیض در بیانات حکما

حالا اگر بخواهم اصطلاح کلاسیکش را عرض کنم؛ در کلاس می‌گفتند فرق است بین صدور با صادر اول. ولو جهت ماهیت در صادر محکوم است، اما باز می‌گویند صادر اول یک ماهیتی دارد. اما می‌گویند صدور اول ماهیتی ندارد. این در اصطلاحات کلاسیک بود. یعنی اگر تفاوت صدور و صادر را گذاشتید، معنایش این می‌شود که صدور هیچ جهت نفسی ندارد. ماهیت جهت یلی الی‌النفسی شیء است. اما او هیچ چیزی ندارد. صادر یک چیزی است که نفسیت در آن پیدا شده است. صدور هم عین هیچ جهت نفسی ای در آن نیست. و لذا می‌گویند صدور اول ماهیت ندارد. وحدت حقه ظلیه دارد که لا ماهیة لها. اصطلاحاتش را هم عرض کردم تا ببینید[12]. اتفاقا در اصطلاح کلاسیک هم می‌گویند حقیقت ساریه، حقیقت محمدیه صلی‌الله‌علیه‌وآله است[13]. در اصطلاح هم به همان صدور، همین را می‌گویند. یعنی این حقیقت چرا واسطه است؟ چون مرآت محض است. هیچ جهت نفسی ای ندارد؛ حتی بگوییم صادر. وقتی می‌گوییم صادر، یک نفسیتی در کارش می‌آید. اگر این نفسیت را داشت، نمی‌توانست واسطه فیض باشد. چون همین نفسیت را هم ندارد واسطه شده.

لذا باید معلوم باشد که اگر «**ایاک نعبد**» می‌گوییم، جهت تکوینیت دست خدا را نبسته. وساطت فیض معنایش این نیست که دست خدا را بسته و خدا را پشت کوه قاف برده است. بلکه اینها مظاهر خداوند متعال هستند. طوری هستند که مرآتیت محضه هستند.

توحید: محور رفتار شیعه

روایت علامات شیعه در تحف العقول

آقا که فرمودند به یاد حدیث تحف العقول[14] راجع به توحید افتادم. اگر اینها را دست کم بگیریم و هزار بار تکرار نکنیم مشکل پیدا می‌کنیم. می‌بینید کلمات معصومین مهم است. همان روایتی که شاید بیش از صد بار تکرار کرده‌ام. روایت معروفی است. آمد خدمت حضرت و فرمودند چه کسی هستی؟ گفت از شیعیان شما هستم. فرمودند از کدامشان هستی؟ حضرت سه دسته را فرمودند. او گفت من از دسته شیعیان شما در سرّ و علن هستم. محضر امام علیه‌السلام اینطور ادعا کرد. حضرت فرمودند «**تلك خلال**»؛ همینطور نمی‌توان گفت که ما شیعه شما در باطن و ظاهر هستیم. اینها یک اوصافی دارند. بعد فرمودند: «**أولها**»؛ من همیشه می‌گویم این حدیث خیلی مهم است. حضرت می‌فرمایند اولین صفت شیعیان ما چیست. خب اگر ما باشیم می‌گوییم امیرالمؤمنین را قبول داشته باشد. معصومین را قبول داشته باشد. خب اولین صفت شیعه چیست؟ حضرت فرمودند: «**اولها أنهم عرفوا التوحيد حق معرفته**»؛ یعنی اصلاً می‌گویند اولین صفت شیعه ما این است که توحید را درست کرده باشد. یعنی اگر توحید را درست نکند بعد از اینکه در خانه ما می‌آید درست نشده. اول باید این را درست کند.

«اللهم عرّفني نفسك»

> **«اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرفك اللهم عرفني نبيك فإنك إن لم تعرفني نبيك لم أعرفه قط اللهم عرفني حجتك فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني»[15].**

باید معرفت به این صورت شروع شود.

- «□□[16]□□».

«بنا» باید با این جمع شود.

- □ □□□□ □□□□□□ □□□□□[17]□□□□ □□□□ □□□□ □□□ □□□□ □□ □□□□□ □□□ □ □□□ □□ □□□ □□□□□ □□ □□□□□ □□□□□ □□□ □□□□

منافاتی ندارد. اگر به آن صورت بگوییم که به ضرر خود من است. شما چتر رحمت را بر سر من انداختید. بیان قبلی من خود من را پشت خط انداخت. من نخواستم بگویم «**اولها**» به این معنا است که همه پشت خط بروید. خواستم عرض کنم «**اولها**» یعنی مهمترین چیز در صفت شیعه ظاهری و باطنی توحید است. قبلش را نگاه کنید، حضرت فرمودند خدا که از آسمان باران

می‌فرستد برای این شیعیان می‌فرستد. «**الكبريت الاحمر**» و ... . حضرت چه اوصافی برای آن‌ها گفتند. نه اینکه کسی از راه توسط بیاید و از تشیع ظاهری یا باطنی به جایی برسد که «**شیعتنا فی السر و العلن**». امام فرمودند خدا به دیگران نان می‌دهد به‌خاطر صدقه سری این‌ها. روایت را نگاه کنید. در منزل اول تا آخرش را نگاه کنید. منظور این‌که نباید از این تاکیدهایی که معصومین داشتند غفلت کنیم. در این‌که آن چه که اساس کار ما است و از ما خواسته‌اند و محوری‌ترین کار است و ما را از غلو بی جا دور می‌دارد و درعین‌حال به بالاترین درجه معرفت خدای متعال و اولیاء او که وسائط فیض هستند می‌رساند، همین توجه به درک توحید است. به این است که اگر آن‌ها واسطه هستند، در اینجا شرک نیست. اصلاً برخلاف شرک است. در اینجا وساطت در فیض عین مرآتیت آن‌ها است. محال بود که اگر از مرآتیت محضه پایین بیایند، بتوانند تکوینا واسطه فیض شوند. این خیلی نکته است. اصلاً واسطه فیض هستند چون مرآت هستند.

---

[1] «البرسي في مشارق الأنوار عن طارق بن شهاب عن أمير المؤمنين عليه السلام... جل مقام آل محمد صلوات الله عليهم عن وصف الواصفين و نعت النانعتين و أن يقاس بهم أحد من العالمين كيف و هم الكلمة العليا و التسمية البيضاء و الوحدانية الكبرى التي أعرض عنها من أدبر و تولى و **حجاب الله الأعظم الأعلى** فأين الاختيار من هذا و أين العقول من هذا».(بحار الأنوار , جلد۲۵ , صفحه۱۶۹ به نقل از مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام ؛ ص177-۱۷۸)

[2] أخبرنا علي بن الحسين قال حدثنا محمد بن يحيى العطار بقم قال حدثنا محمد بن حسان الرازي[2] قال حدثنا محمد بن علي الكوفي قال حدثنا إبراهيم بن محمد بن يوسف قال حدثنا محمد بن عيسى عن عبد الرزاق عن زيد الشحام عن أبي عبد الله ع و قال محمد بن حسان الرازي و حدثنا به محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن زيد الشحام قال: قلت لأبي عبد الله ع أيهما أفضل الحسن أو الحسين قال إن فضل أولنا يلحق فضل آخرنا و فضل آخرنا يلحق فضل أولنا[2] فكل له فضل قال قلت له جعلت فداك وسع علي في الجواب فإني و الله ما أسألك إلا مرادا[2] فقال نحن من شجرة برأنا الله من طينة واحدة فضلنا من الله و علمنا من عند الله و **نحن** أمناء الله على خلقه و الدعاة إلى دينه و **الحجاب فيما بينه و بين خلقه** أزيدك يا زيد قلت نعم فقال خلقنا واحد و علمنا واحد و فضلنا واحد و كلنا واحد عند الله عز و جل فقلت أخبرني بعدتكم فقال نحن اثنا عشر هكذا حول عرش ربنا جل و عز في مبتدإ خلقنا أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد(الغيبة (للنعماني) , جلد۱ , صفحه۸۵ و حلية الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام ؛ ج4 ؛ ص162 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج36 ؛ ص399-۴۰۰)

[3] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[4] کلام یکی دیگر از دوستان حاضر در جلسه درس

[5] الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن محمد بن جمهور عن علي بن الصلت عن الحكم و إسماعيل ابني حبيب عن بريد العجلي قال سمعت أبا جعفر ع يقول ابنا عبد الله و ابنا عرف الله و ابنا وحد الله تبارك و تعالى و **محمد حجاب الله** تبارك و تعالى(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص64) و بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص145 ?

[6] قال المفضل: إن هذا الكلام عظيم اي سيدي تحار فيه العقول فثبتني ثبتك الله و عرفني ام معنى قول أمير المؤمنين الذي كنا بكيونيته في التمكين قال الصادق: نعم، اي مفضل الذي كنا بكيونيته في القدم و الأزل وهو المكون و نحن المكان و وهو المنشئ و نحن الشيء و وهو الخالق و نحن المخلوقون وهو الرب و نحن المربوبون و وهو المعنى و نحن أسماؤه المعاني **و وهو المحتجب و نحن حجبه قبل الحلول في التمكين ممكنين لا نحول و لا نزول** (الهداية الكبرى , جلد۱ , صفحه۳۹۲)

[7] توحيد مفضل در دست، مشتمل بر ۴ جلسه است كه مفضل از محضر امام علیه‌السلام استفاده كرده است و امام در پايان آن می‌فرمايند:« قال اي مفضل فرغ قلبك و اجمع إليك ذهنك و عقلك و طمأنينتك **فسألقي إليك من علم ملكوت السماوات و الأرض** و ما خلق الله بينهما و فيهما من عجائب خلقه و أصناف الملائكة و صفوفهم و مقاماتهم و مراتبهم إلى سدرة المنتهى و سائر الخلق من الجن و الإنس إلى الأرض السابعة السفلى و ما تحت الثرى حتى يكون ما وعيته جزء من أجزاء انصرف إذا شئت مصاحبا مكلوء فأنت منا بالمكان الرفيع و موضع من قلوب المؤمنين موضع الماء من الصدى **و لا تسألن عما وعدتك حتى أحدث لك منه ذكرا** قال المفضل فانصرفت من عند موالي بما لم ينصرف أحد بمثله»(وحيدالمفضل ص : 183)

مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذريعه تذكر می‌دهند كه اخيراً میرزا ابوالقاسم ذهبی(م ۱۲۸۶) به جزء دومی از توحيد مفضل برخورد كرده است كه مطابق با وعده امام و مشتمل بر مطالب ملكوت عالی است: « و يظهر من كلام السيد ابن طاوس المتوفى (664) أن المتداول من التوحيد هذا في عصره كان هذا الموجود المطبوع المشروح المتداول اليوم الذي أوله (روى محمد بن سنان قال حدثني مفضل بن عمر قال كنت ذات يوم بعد العصر جالسا) إلى آخر الموجود من المجالس الأربعة التي قال الإمام الصادق ع في آخر المجلس الرابع منها (اي مفضل فرغ قلبك، و اجمع إلى ذهنك و عقلك و طمأنينتك، فسألقي إليك من علم ملكوت السماوات و الأرض و ما خلق الله بينهما و فيهما من عجائب خلقه و أصناف الملائكة)
و هذا الجزء كله متعلق بأحوال المادیات و ما في العالم السفلي، و الجزء الآخر الذي هو في بيان أحوال الملكوت الأعلى و قد وعد صادق الوعد ببيانه للمفضل هذا. لم يكن مشهورا متداولا في تلك الأعصار بمثابة اشتهار الجزء الأول لكنه ظفر به أخيرا السيد ميرزا أبو القاسم الذهبي فأورده بتمامه في كتابه تباشير الحكمة كما مر في (ج 3- ص 310) »(الذريعةإلى تصانيف الشيعة، ج4، ص: 482)

برای مطالعه این بخش از توحيد منسوب به جناب مفضل رحمه الله به صفحه« توحيد مفضل- مجلس پنجم منسوب به توحيد مفضل» مراجعه فرمايید.

البته اين روايت همانگونه كه در تعليقه سابق ذكر شد متعلّق به كتاب الهداية الكبرى است.

[8] عنوان«حجاب» و «حجب» در موارد حضرات معصومين در روايات فراوانی ذكر شده است كه به برخی از آنها اشاره می‌كنيم:

دسته اول: روايات متصدّر به «نحن»

۱. نحن حجبة الحجاب

نحن العلم و محبتنا الثواب و ولايتنا فصل الخطاب و **نحن حجبة الحجاب**(الهداية الكبرى ؛ ص434 **و** مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام ؛ ص258)

٢. نحن الحجاب فيما بينه و بين خلقه

و **نحن** أمناء الله على خلقه و الدعاة إلى دينه و **الحجاب فيما بينه و بين خلقه**(الغيبة للنعماني ؛ النص ؛ ص85-٨٦ و حلية الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام ؛ ج4 ؛ ص162 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج36 ؛ ص399-٤٠٠)

٣. نحن حجبه قبل الحلول في التمكين

اي مفضل الذي كنا بكينونيته في القدم و الأزل هو المكون و نحن المكان و هو المنشئ و نحن الشيء و هو الخالق و نحن المخلوقون هو الرب و نحن المربوبون و هو المعنى و نحن أسماؤه المعاني **و هو المحتجب و نحن حجبه قبل الحلول في التمكين ممكنين لا نحول و لا نزول**(الهداية الكبرى ؛ ص434-٤٣٥)

دسته دوم: عبارت متصدر به «هم»

٤. فهم ابوابه و نوابه و حجابه

إن الله لم يزل فردا متفردا في الوحدانية ثم خلق محمدا و عليا و فاطمة ع فمكثوا ألف دهر ثم خلق الأشياء و أشهدهم خلقها و أجرى عليها طاعتهم و جعل فيهم ما شاء و فوض أمر الأشياء إليهم و في الحكم و التصرف و الإرشاد و الأمر و النهي في الخلق لأنهم الولاة فلهم الأمر و الولاية و الهداية **فهم أبوابه و نوابه و حجابه** يحللون ما شاء و يحرمون ما شاء و لا يفعلون إلا ما شاء عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج25 ؛ ص339)

دسته سوم: توصیف کلّی امام به حجاب در روایات

٥. الامام حجاب الله

ما رواه طارق بن شهاب عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: يا طارق، **الإمام** كلمة الله و حجة الله، و وجه الله و نور الله، و **حجاب الله،** و آية الله، يختاره الله(مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام ؛ ص169) ؛ ج25 ؛ (ط - بيروت) الأنوار بحار و ص177

٦. الامام حجاب الله العظم العلى

در ادامه روایت سابق:«... جل مقام آل محمد عن وصف الواصفين، و نعت النانعتين، و أن يقاس بهم أحد من العالمين، و كيف و هم النور الأول، و الكلمة العليا، و التسمية البيضاء، و الوحدانية الكبرى، التي أعرض عنها من أدبر و تولى، **و حجاب الله الأعظم الأعلى**، فأين الأخيار من هذا؟ و أين العقول من هذا، و من اذ عرف، من عرف؟(مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام ؛ ص١٧٢) ؛ ج25 ؛ (ط - بيروت) الأنوار بحار و ص178

دسته چهارم: وصف حجاب برای مصادیق معصومین علیهم‌السلام

نبي اكرم صلى الله عليه و آله:

٧. محمد صلى الله عليه و آله حجاب الله

حدثنا عبد الله بن جعفر عن محمد بن علي عن الحسين بن سعيد عن علي بن الصلت عن الحكم و إسماعيل عن بريد قال سمعت أبا جعفر ع يقول بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وعد الله و

محمد ص حجاب الله(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص64 ? الكافي ؛ ج1 ؛ ص145 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج23 ؛ ص102)

٨. ذكر الله و حجابه

- عن خالد بن نجيح عن جعفر بن محمد ع في قوله «الأ بذكر الله تطمئن القلوب» قال: بمحمد و عليه و آله السلام تطمئن القلوب- و **هو ذكر الله و حجابه**(تفسير العياشي ؛ ج2 ؛ ص211 و البرهان في تفسير القرآن ؛ ج3 ؛ ص253 و تفسير نور الثقلين، ج2، ص: 502 و تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب ؛ ج6 ؛ ص446-447)

٩. كتاب من الله...لمحمد نوره و نبيه و سفيره و حجابه

حديث معروف لوح حضرت فاطمه سلام الله عليها:« قال جابر فأشهد بالله أني هكذا رأيته في اللوح مكتوبا بسم الله الرحمن الرحيم* هذا كتاب من الله العزيز الحكيم*- **لمحمد** نبيه و نوره و سفيره و **حجابه** و دليله و مئة و الإمامة و البشارة من التبصرة و الإرشاد ؛ ج1 ؛ ص527-528 و الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص168-169 و الغيبة للنعماني ؛ ص: 41-42 ؛ ج1 ؛ عليه السلام و عيون أخبار الرضا ؛ ج1 ؛ ص210-211 ؛ ص: 62-63 ؛ ج1 ؛ ص364-365 ؛ الهداية الكبرى ؛ ص102-103 و إثبات الوصية ؛ ص: 308-309 ؛ ج1 ؛ ص41-42 ؛ كمال الدين و تمام النعمة ؛ (ط - القديمة) ؛ ص: 18-19 و منتقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج1 ؛ ص290-291 ? الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم ؛ ج2 ؛ ص113 و إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي) ؛ ج2 ؛ ص392 ؛ جامع الأخبار (للشعيري) ؛ ص67 و الفضائل (لابن شاذان القمي) ؛ ص: 295-296 و إلزام الحجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ؛ ج1 ؛ ص: 195-199 ؛ ج36 ؛ (ط - بيروت) و بحار الأنوار ؛ ج2 ؛ ص137 و معجم نفيسة في تاريخ الأئمة عليهم السلام ؛ ص160)

١٠. محمد بن عبدالله ص نبيه و... حجابه

صلوات الله و تحياته و رأفته و رحمته و بركاته و مغفرته و رضوانه و فضله و كرامته و سيد الملائكة المقربين و أنبياء المرسلين و الشهداء و الصديقين و عباده الصالحين ... على و المرسلين و خاتم النبيين و إمام المتقين و ولي المؤمنين و ملاذ العالمين و سراج الناظرين و أمان الخائفين و آلي الإيمان و صاحب القرآن و نور الأنوار و هادي الأبرار و دعامة الجبار و حجته على العالمين و خيرته من الأولين و الآخرين **محمد بن عبد الله** نبيه و رسوله و حبيبه و صفيه و خاصته و خالصته و رحمته و نوره و سفيره و أمينه و **حجابه** و عينه و ذكره و وليه و جنبه و صراطه و عروته الوثقى و حبله المتين و برهانه المبين و مثله الأعلى و دعوته الحسنى و آيته الكبرى و حجته العظمى و رسوله الكريم الرءوف الرحيم القوي العزيز الشفيع المطاع و على الأئمة عليهم جميعا(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج99 ؛ ص146-147)

در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام

١١. [على] الا يحجبه من الله حجاب بل هو الحجاب.

سمعت رسول الله ص يقول ول ال أنا و علي ام عرف الله و ول ال أنا و علي ام عبد الله و ول ال أنا و **هو و ال ي ستر علي ا عن الله ستر ال ي حجبه عن الله حجاب و** علي ام كان ثواب و ال عقاب **الستر و الحجاب** فيما بين الله و بين خلقه(كتاب سليم بن قيس الهلالي ؛ ج2 ؛ ص858-860)

اي أبا ذر ول ال علي ام و رف كا من مؤ ال و [ل] أبان الحق من الباطل [باطل] و عبد الله أنه ضرب **ال** عقاب و ال ثواب كان ام ذلك ال ول و الله [اوعبد] و عبد أسلموا حتى رءوس المشركين على

يستره من الله ستر و لا يحجبه عن الله حجاب بل هو الحجاب و الستر(تفسير فرات الكوفي ؛ ص371 و **و** أويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 831 - ط) بحار الأنوار (بيروت) ؛ ج40 ؛ ص55 و تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب ؛ ج14 ؛ ص525-526**)**

١٢. انا حجابه

و أنا عبد الله و خليفة الله، و أنا أمين الله و خازنه، **و أنا عيبة سره و حجابه** و رحمته و صراطه و ميزانه.(المناقب (للعلوي) / الكتاب العتيق ؛ ص113-114 و ١٣٤-130ص ؛ 53ج ؛ (بيروت - ط) بحار الأنوار و ٩٦-95ص ؛ 4ج ؛ البرهان في تفسير القرآن (٤٩-46ص

١٣. السلام عليک اى حجاب الورى

السلام عليك اي حجاب الورى و الدعوة الحسنى و الآية الكبرى و المثل الأعلى(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج97 ؛ ص347-٣٤٨)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها

١٤. من هتكه (بيت فاطمة س) هتک حجاب الله

إن باب فاطمة بابي، و بيتها بيتي، فمن هتكه فقد هتک حجاب الله.قال عيسى بن المستفاد : فبكى أبو الحسن عليه السلام طويلا، و قطع عنه بقية الحديث ، و أكثر البكاء، و قال: هتک الله حجاب الله، هتک الله حجاب الله، هتک الله حجاب الله، و حجاب الله حجاب فاطمة ، اي أمه اي أمه صلوات الله عليها(طرف من الأنباء و المناقب ؛ ص143-١٤٦ بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج22 ؛ ص476-٤٧٨)

حضرت امام صادق عليهاالسلام

١٥. السلام عليک اى بيت الله و نوره و حجابه

در روايت ونس بن ظبيان:« ثم خرج من البيت رجل قد بدا به الشيب، فأخذ بيدي، و أوقفني على الباب و غشي بصري من النور، فقلت: **السلام عليك اي بيت الله و نوره و حجابه** (دلائل الإمامة (ط - الحديثة) ؛ ص196-١٩٧ ؛ ج56 ؛ (بيروت - ط) بحار الأنوار و ٢٧١-270ص ؛ (»

امام زمان عجل الله تعالى فرجه

١٦. السلام عليک اى حجاب الله الازلى القديم

قل السلام عليك اي خليفة الله في أرضه و خليفة رسوله و آبائه الأئمة المعصومين و المهديين... **السلام عليك اي حجاب الله الأزلي القديم** لسلام عليك اي ابن شجرة طوبى و سدرة المنتهى السلام عليك اي نور الله الذي لا يطفى(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج99 ؛ ص98-١٠١)

دسته پنجم: ساير مضامين

١٧. الحجاب الذى بين العبد و بين الله تبارک و تعالى حب على بن ابى طالب ع

و روى جابر بن عبد الله الأنصاري عن أبي ذر قال: كنت جالسا عند النبي ص في المسجد إذ أقبل علي ع فلما رآه مقبلا قال اي با ذر من هذا المقبل فقلت علي اي رسول الله فقال اي با ذر أ تحبه

فقلت إي و الله اي رسول الله إني لأحبه و أحب من يحبه فقال اي اباذر أحب عليا و أحب من أحبه فإن **الحجاب الذي بين العبد و بين الله تعالى حب علي بن أبي طالب ع** اي اباذر أحب عليا مخلصا فما من امرئ أحب عليا مخلصا و سأل الله تعالى شيئا إلا أعطاه و لا دعا الله إلا لباه فقلت اي رسول الله إني لأجد حب علي بن أبي طالب على كبدي كبارد الماء أو كعسل النحل أو كآية من كتاب الله أتلوها و هو عندي أحلى من العسل فقال رسول الله ص نحن الشجرة الطيبة و العروة الوثقى و محبونا ورقها فمن أراد الدخول إلى الجنة فليستمسك بغصن من أغصانها(أعلام الدين في صفات المؤمنين ؛ ص۱۳۶)

علاوه بر روایات ذکر شده در دیگر در کلام جناب عبدالمطلب سلام الله علیه در ماجرای ابرهه که فرمود:« هي مال الله و ضيافة لأهل بيته و **نحن ضيفانه و أهل بيته و زواره و حجابه**»(الأنوار في مولد النبي صلى الله عليه و آله ؛ ص65-۶۶) در خطبه جناب ابوطالب در هنگام عقد حضرت فاطمه بنت اسد سلام الله علیهما:« الحمد لله رب العالمين رب العرش العظيم و المقام الكريم و المشعر و الحطيم الذي اصطفانا أعلاما و سدنة و عرفاء خلصاء و **حجبة بهاليل** أطهارا من الخنى و الريب و الأذى و العيب»(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج35 ؛ ص98) در کلام خلیفه دوم در هنگامی که با اعتراض شخص گناه کار به حد جاری کردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام مواجه شد:« و في رواية الأصمعي أنه قال ع رأيته ينظر في حرم الله إلى حريم الله فقال عمر اذهب وقعت عليك عين من عيون الله و **حجاب من حجب الله** تلك يد الله اليمنى يضعها حيث يشاء»(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج39 ؛ ص88) و در شعر شاعران:

اي علي بن أبي طالب اي ابن الأول **اي حجاب الله** و الباب القديم الأزلي

أنت أنت العروة الوثقى التي لم تفصل أنت باب الله من يأتيك منه يصل

(مناقب آل أبي طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج3 ؛ ص274- شعر از العبدی) هم کاربرد واژه حجاب در مورد حضرات معصومین را می‌توان مشاهده نمود.

برای مطالعه تفصیلی در این زمینه به پیوست شماره ۳ مراجعه فرمایید.

[9] مفاهیم غلوآمیز و مشرکانه

[10] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[11] بخشی از روایت من استفاد اخا في الله که در فصل گذشته مورد بحث قرار گرفت:« من استفاد أخا في الله على إيمان بالله ووفاء بإخائه طلبا لمرضاة الله فقد استفاد شعاعا من نور الله وأمانا من عذاب الله وحجة يفلج بها يوم القيامة وعزا باقيا وذكرا نامیا، لان المؤمن من موصول به أنه وه و لا مفصول منه أنه من غيره»(تحف العقول، ص 295 و بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج75، ص: 175)

[12] و ذلكه الكلام: ما أشرنا إليه سابقا: من اختلافهم. في أنّ أوّل الصوادر الوجوديّة من الحق الأوّل، تعالى شأنه، ما هو؟

ذهب أكثر الفلاسفة إلى أنّه: العقل الأوّل و كثير منهم مع قاطبة العرفاء إلى أنّه: الفيض المقدّس و النّفس الرّحمانى. و لكلّ فرقة منهم متمسّكات و دلائل على إثبات ما ذهبوا إليه، ذكرناها سابقا. و صدر المتألّهين قد جمع القولين: بأن جعل أوّل الصوادر هو الفيض المقدّس، و

النّفس الرّحمانيّ، و أوّل التّعيّنات و الطّاريه عليه العقل الأوّل. و بعباره أخرى، **جعل الفيض المقدّس** و[ظ وه] **نفس التّجلّي و الصّدور و** جعل **العقل الصّادر المتعيّن، في أوّل مراتب ذاك الصّدور**.

فعلى القول بصدور ذاك الفيض في أولى مراتب الإفاضة و الإجاده، فعدم التّوقيض، و كون المؤثّر في الكل هو الحقّ تعالى، إنّما بتأثير واحد، و إفاضة واحدة، مماّ لا شبهة فيه. و لو جعلنا الصّادر الأوّل هو العقل الأوّل كما ذهبت إليه طايفة أخرى، فعدم لزوم هذا الزّالزم، و حقّيّة ما تطابقت عليه ألسنة الفلاسفة، و صدّقه البرهان القويم الرأكان. من أن لا مؤثر في الوجود، إلا اللّه، و أنّه لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العلىّ العظيم، و أنّه الفيّاض المطلق لكلّ وجود و موجود، أيضا ثابت محقّق حيث أنّ وحدة العقل الأول - لمكان كونه بسيط الحقيقة، و كلّ ما كان كذلك كل الأشياء - وحدة سعيّة كلّيّة، وجوديّة، ظلّيّة، لوحدة الحقّ و القيّوم المطلق، فإفاضته [12] إفاضة كلّ وجود، و تأثيره، و تأثير مادونه، عين تأثيره، تقدّست أسمائه، بل ظهوره في كلّ شئ، بحكم نفوسكم في النّفوس، و أرواحكم في الأرواح، عين ظهور الحقّ فيه، من جهة كونه وجهه الباقي، بعد فناء كلّ شئ، و نوره السّاري في كلّ ذرّة و في، و انّه سرّ اللّه الأقوم، و ظلّه القائم بذاته الأتمّ، الأعزّ الأجلّ الأكرم (تعليقه بر شرح منظومه حكمت، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۵)

نظر به آنكه به مقتضاى قاعده مزبور و همچنين به مقتضاى لزوم مناسبت و مشاكلت بين علّت و معلول و اثر و مؤثر به حكم «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شاكِلَتِهِ» بايد صادر اول و اول صوادر، رحمت واسعه الهيّه و مشيت ساريه رحمانيه از مبدأ تعالى باشد، كه در وحدت و احاطه و اطلاق و تنزه از مادّيات به معنى حد وجودى و به وجهى مشابه با مبدأ اعلى و صرف الوجود است. لذا قاطبه ارباب ذوق و عرفاى شامخين آن را صادر اول مىدانند. ليكن فلاسفه عظام و حكماى فخام با توافق برايين قاعده برآن رفتهاند، كه صادر اول و اول صادر از حقتعالى عقل اول است، چنانكه در حديث شريف نيز وارد شده است: «أوّل ما خلق اللّه العقل» و عرفاى واصلين براى اثبات اينكه صادر اول، فيض مقدس و وجود عام است، نه عقل اول، به شرح ذيل دلايلى ذكر فرمودهاند:

اول. آنكه **وحدت عقل اول از جهت شوب به ماهيت**، وحدت عددى است و مناسبت با واجب الوجود از حيث وحدت ندارد لذا ممكن نيست كه صادر اول باشد و نيز اگر صادر از حقتعالى مجموع ماهيت و وجود او باشد، مستلزم صدور كثير از واحد و اصالت هردو مىباشد. و اگر وجود او از حيث اقتران به خصوصيت حاصله از اقتران به ماهيت باشد و خصوصيت جزء باشد محذور اول لازم مىآيد.

و اگر جزء نباشد و وجود او من حيث هو صادر گردد لازم آيد از حقتعالى مثل او صادر گردد. و اگر بما هو عام صادر شود مطلوب ثابت شود.

دوم. آنكه **فيض مقدس داراى ماهيت مطلق حد نيست** و از اين حيث نيز مشاكلت با واجب تعالى دارد **به خلاف عقل اول كه به عقيده مشائين زوج تركيبى است** و به عقيده اشراقيون نيز عارى از مطلق حد يعنى حاكى از فقد عقلى نه نفس الأمرى نمىباشد و از اين حيث نيز مشاكلت با واجبتعالى نداشته و صادر اول نخواهد بود. به علاوه به نظر اربابتحقيق هر موجودى كه وجود او عين ذات او نباشد، از ماده به معنى اعم و صورتى كه متعين اي متعدد باشد مركب مىباشد. بنابراين چون وجود او عين ذات او نيست، مركب است و مركب شايسته براى صادر اول بودن نيست.

سوم. آنكه هرگاه صادر اول عقل اول باشد صدور ساير اشياء از حقتعالى معاوساطه خواهد بود.

و بنابرآنكه فيض مقدس صادر اول باشد، همه موجودات به عين جعل و افاضه او مجعول و مفاض خواهد شد و مصداق آيه شريفه «وَ ما أَمْرُنا إِلاّ واحِدَةٌ» و قول خواجه حافظ شيرازى محقق مىگردد:

اين همه عكس مى و نقش نگارين كه نمود يك فروغ رخ ساقى است،كه در جام افتاد

چهارم. استدان آثار خيريه وجودات مقيده به واجب‌تعالی به مقتضای «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» بنابر مجعوليت فيض مقدس كه مطلق و عام است از جهت عينيت مطلق اي مقيد به طور حقيقت و بدون شايبه مجاز صحيح خواهد بود و معنای حقيقی «لا جبر و لا تفويض بل أمرٌ بين الأمرين» واضح و آشكار می‌شود، به خلاف آنكه مجعول عقل اول باشد، كه استدان آنها به واجب‌تعالی به لسان سبب سوزی و نفی اسباب است، و اي از قبيل اثر الأثر اثر است و به عبارت اخری استدان معاول‌واسطه و استدان به فاعل بعيد می‌باشد.

پنجم. هرگاه فيض مقدس را صادر اول بدانيم، تمام موجودات آفاقيه و انفسيه، اسمای تكوينيه حق خواهند بود و حقيقت آيه «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» ظاهر می‌گردد، به خلاف آنكه عقل اول را صادر اول بدانيم چه وحدت او وحدت عددی است و ساير موجودات تعينات او نيستند، ولو آنكه به وساطت او حاصل شده‌اند.

ششم. مجعوليت فيض مقدس مصحّح علم حضوری احاطی انكشافی حق‌تعالی به جميع اشياء به عقل وحدانی و اضافه اشراقيه و محقق كل شیء فيه كل شیء می‌باشد چه ظهور او برای حق‌تعالی بعينه ظهور كل شیء است كه همه از تعينات آن فيض واحد می‌باشند. به خلاف عقل اول كه حضور او مصحح علم حضوری اشراقی و احاطی و مبين اصل عرفانی كل شیء فيه كل شیء نخواهد بود، چنانكه برخی از مشائين تصحيح علم واجب را به مادون عقل اول به ارتسام صور أشياء در او نموده‌اند و حضور خود او را مصحح آن دانسته‌اند.

هفتم. مجعوليت فيض مقدس مصحح تبديل مفاض به ابقای مفيض و استمرار فيض چنانكه مفاد «اي من فيضه دائم» است می‌باشد و در شعر مولوی معنوی نيز به اين معنی اشاره گرديده است.

شد مبدل آب اين جو چند بار عكس ماه و عكس اختر برقرار

چه فيض مقدس، ساری در كل شیء است و نسبت او به مبدأ تعالی نسبت عكس و عاكس و ظل و ذیظل است و بقای او بقای كل شیء است و تبدّل و تغير تعينات او مستلزم تبدّل و تغير آن نيست؛ به خلاف عقل اول كه وجود اشياء از تعينات او نمی‌باشد تا گفته شود بقای او مستلزم بقاء و دوام مطلق فيض ساری در ذراری و دراری است.

به علاوه ذبّ اشكال و حل عقده عويصه صدور ملائكه ميّمه در مرتبه صدور عقل اول كه به اصوليين و مشائين بلكه قاطبه حكماء و

لاسفه باراعين حل ان عويصه و گشودن آن عقده در غايت صعوبت است.

بنابر مجعوليت آن نور علی نور و فيض مزبور در غايت سهولت به وجهی كه در فصول آتيه گفته خواهد شد، می‌باشد.

هشتم. مجعوليت فيض مقدس مصحح امكان فقری و وحدت انبساطی اطلاقی الهی شمولی است، چه او بذاته منبسط بر هياكل ماهيات و قوابل امكانيه و اوعيه فقريه می‌باشد و تمام وجودات اشياء چنانكه آنفا اشعار شده به عين جعل او مجعول است و به عبارت أخری بنابر مجعوليت فيض مقدس در حصول كثرت احتياج به تصور تعدد جعل و حصول وسايط به نظر دقيق نمی‌باشد؛ بخلاف آنكه مجعول عقل اول باشد، چه آنكه بنابر مجعول بودن فيض مقدس برحسب انبساط آن فيض و ظهور او در مراتب عاليه و سافله كه از لوازم حقيقت نور و وجود است قهرا مراتب عديده و تعيّنات كثيره در مراتب صعودی و نزولی حاصل خواهد شد، بدون احتياج لحاظ جهات عديده در صادر اول.

هرگاه صادر اول عقل اول باشد، به شرحی که فوقا نیز اشعار شد استغنا از جهات عدیده حاصل نمی‌شود و نظر به آنکه **فیض مقدس ظل مطلق و نفس فعل و فیض است نه مفعول و مفاض** و عقل اول معلول و مفاض می‌باشد و مالک معلولیت در نظر مشایین بیونونت عزلی معلول با علت است و مناط تحقق امکان فقری که نفس الربط و عین الفقر بودن معلول نه شیء له الربط بودن و حصول بیونونت و صفی بین خلق و خالق که در کلام امام الموحدین امیر المؤمنین علیه آلاف تحیات رب العالمین بدان اشاره

شده «بیونونته عن خلقه بیونونته صفه لا بیونونته عزلة» بر تقدیر مجعولیت فیض مقدس محقق می‌گردد و بر تقدیر مجعولیت عقل اول محقق نخواهد شد.

نهم. بنابر مجعولیت فیض مقدس بیونونت او با حق‌تعالی فقط از یک جهت که تقید او به عموم و انبساط و عدم تقید وجود حق‌تعالی و تنزه وجود مقدس او از انبساط و سریان خواهد بود و بیونونت عزلی بین او و بین حق‌تعالی به نحوی که بدان اشاره شد غیر متصور است.

به خلاف عقل اول که از جهات عدیده با حق‌تعالی بیونونت دارد، که اشد آن از جهت شوب به ماهیت و امکان ذاتی و به ظلمت و سیهرویی و فقر وجودی چنانکه شیخ شبستری فرموده:

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و اللّه عالم

می‌باشد و در کلام فصاحت و بلاغت بنیان: «الفقر سواد الوجه فی الدارین» نیز به آن اشاره شده است.

دهم. بنابر مجعولیت فیض مقدس ارتباط اشیاء به حق‌تعالی از دو طریق محقق می‌گردد.

اول از طریق اسباب و وسایط به حکم «أبی اللّه أن یجری الأمور الا بأسبابها و سنّة اللّه التی لا تبدیل علیها».

دوم از طریق وجه خاص بدون دخالت اسباب و وسایط به خلاف آنکه مجعول عقل اول باشد چه ارتباط اشیاء به حق اول تعالی شأنه و تقدست اسمائه بر آن تقدیر مقصور بر طریق اول خواهد شد. و نیز چون هر ممکنی مرکب از ماهیت و وجود است و ماهیت مجعول نیست و وجود خاص هم خصوصیت او به سبب اقتران به ماهیت است و اقتران در نزد عرفای شامخین امر نسبی و غیرمجعول است، پس اگر وجود بما هو عام مجعول نباشد، محقق نخواهد شد؛ این پاره‌ای از جهاتی است که برخی از عرفا برای اختیار قول به مجعولیت فیض مذکور داشته و برخی از فلاسفه عظام در تمریض این مؤیّدات بیاناتی نمودهاند، که ما در حواشی مفتاح‌الغیب به ذکر آن تعرض نموده و عدم موجهیّت آنها را مدلل ساخته‌یم و چون بنای این رساله بر اختصار است به ذکر ورد آن اطاله کلام نمی‌نماییم.

انارة ربانیه

صدر متألهة السلام «رضی اللّه عنه.» بین این دو قول بدین نحو جمع فرموده که **نظر قائلین به مجعولیت عقل اول به آن است که فیض مقدس به منزل معنای حرفی و نفس تعیّن و فیض است نه مفاض و متعین، و عقل اول صادر و مفاض و اول تعین طاری بر فیض مقدس است**. بنابراین هرگاه منظور از اول صوادر اول تعیّنات و فیض اول باشد مصداق آن همان فیض مقدس خواهد بود.

هرگاه منظور اول متعینات و مفاض و متعین باشد، مصداق آن همان عقل اول است؛ چه **فیض مقدس نفس علیت و صدور است نه مفاض و صادر، و منظور حکماء از صادر اول مفاض و متعین**

و اول تعين طارى بر فيض مقدس است و منظور عرفا تعيين اولين فيض و جلوه و ظهور حق‌تعالى است.

بنابراين بين آن دو قول تعارضى نمى‌باشد و تحقيق اين فرموده بدين نحو است همچنانكه (من باب التشبيه و بوجه بعيد) اول ظهورات شمس سمايى كه به وجهى مظهر شمس الشموس حقيقت الهى است ضوء عامى است كه به طلوع شمس در همه آفاق منبسط مى‌گردد.

اول تعيّنى كه در مقام انبساط براى او حاصل مى‌شود مرتبه شديده متصله به قرص شمس است و بعد از آن مراتب ديگرى در قوس نزول براى نور او از جهت انبساط و قرب و بعد آن از قرص شمس كه بشدت و ضعف و نقص و كمال مختلف و اى به واسطه اختلاط با الوان زجاجات و اختلاف آفاق و اجسام مختلف مى‌شود و انوار متكثره و مراتب غيرمحدوده به اعتبار صعود و نزول آن ضوء عام حاصل مى‌گردد. پس صحيح است گفته شود، اول ظهور و تابش از شمس خارجى همان تابش و ضوء عام است و ساير مراتب به اعتبار بسط و قبض او حاصل مى‌شود. و به وجهى صحيح است، گفته شود، اول ظهور و جلوات شمس درجه شديده متصله به قرص اوست كه اول تعين آن ضوء عام و فايض از شمس مى‌باشد و باقى به واسطه ظهور آن مرتبه در مراتب نازله است نه به نحو تجافى از مقام بلكه به طريق تجلى و القاى فيض حاصل مى‌شود.

برخى بر آن جناب ايراد نموده كه بنابر تحقيقى كه خود ايشان فرموده و مطابق برهان صحيح عقل مضاعف است، مفاض و مجعول بالذات بايستى نفس الربط باشد، و الا در مرتبه ذات و تخوم حقيقت خود، هرگاه مستغنى از غير و غيرمرتبط به او باشد، در مرتبه متأخره مرتبط به او نخواهد شد. و هرگاه مرتبط به شىء آخر باشد مستلزم دور و تسلسل خواهد بود. و هرگاه نفس الربط باشد اى منتهى به او شود مطلوب و مدعى ثابت خواهد شد و مفاض اول بودن عقل اول بنابر دارا بودن ماهيت كه معتقد قاطبه مشائين است مستلزم آن است كه مفاض بالذات شىء له الربط باشد نه نفس الربط.

بنابراين فرمايش حكماى قائلين به اول صادر بودن عقل اول را نمى‌توان بر وجهى كه ايشان فرموده‌اند حمل نمود چه نفس الربط بودن مفاض بالذات مخالف كثيرى از حكمايى است كه عقل اول را صادر اول مى‌دانند.

بنابراين جمع مزبور صلح من غير تراض الخصمين است و اين ايراد بر آن جناب به نظر نگارنده وارد نيست، چه عقل اول هرچند از حيث تلطخ به ماهيت به مذاق مشائين نفس الربط نيست و از اين جهت بالذات مرتبط به مبدأ أعلى نمى‌باشد. ولى چون مفاض بالذات در نظر غالب از حكماء كه قائل به اصالت

وجود و اعتباريت ماهيت مى‌باشند. وجود عقل اول است نه ماهيت آن و وجود عقل اول «بما هو وجود» نفس ربط به علت است نه شىء له الربط، پس از اين نظر مى‌توان گفت كه عقل اول از حيث وجود كه اول صادر از حق‌تعالى و مرتبط به مبدأ اعلى است، نفس‌الربط از قبيل عكس به عاكس و ظل به ذيظل مى‌باشد.

چنانكه قاطبه وجودات (ذوى الماهيه، كه داراى ماهيت هستند بماهى وجودات) در نزد آن جناب نفس‌الربط به مبدأ أعلى مى‌باشند و نيز به حكم «بسيط الحقيقة كلّ‌الأشياء» و بساطت و وحدت عددى بودن عقل كلى مسلم نيست؛ و بنابراين از اين حيث اشكالى بر آن جناب وارد نيست.

ولى به جهات ديگر كه در محل خود ذكر نموده‌ايم و برخى بعدا اشعار خواهد شد، صادر اول بودن فيض مقدس، قول موافق تحقيق و نظر دقيق است و مقصود صدرالمتالهين نيز ترجيح قول صادر اول بودن عقل اول نبوده بلكه مقصود آن جناب بيان وجه جمعى بين دو قول مزبور است چنانكه قبلا ذكر شده است و خود آن جناب در اسفار اربعه و كتب ديگر خود تصريحا اى تلويحا قول به صادر اول

بودن فيض مقدس را اختيار فرموده است.(اساس التوحيد، ص ۷۴-۷۹)

[13] برهان چهاردهم: آن است كه **نفس نطقي قدسي آدمي، از ماهيّت مجرّد است، چه جاي مادّه؟** چنانكه سبقت گرفته‌اند ما را، از معروفين حكما، حكيمين متألّهين: شيخ مقتول شهاب الدّين سهروردي و حكيم محقّق صدر الدين شيرازي - قدّس سرّهما - بيان اين مطلب، آن است كه: نفس نطقي قدسي انسيّه، وجود بسيطي است و بس! و نور بسيط است، دون انوار قاهره و «نور الانوار»، ولي شوب «ماهيّت» و «ظلمت»، در هيچ يك نيست. چه، ظلمت، عدم نور است و ما به ازائي ندارد، بلكه نور حسّي هم بسيط است، به جميع مراتبش، از شمسي و قمري و سراجي و شعاع و ظلّ.

بلي، «مشرق» و «اشرق» و «مضيء» و «أضوأ» دارد، و وهم توهّم كند كه «ظلّ» نور است، با آميختگي به ظلمتي و خطاست كه «ظلّ» هم، طوري است از نور. چه، «ظاهر بالذّات» و «مظهر غير» است و شوب و آميختگي داشتن ظلمت به آن، ايجاب است و قضي موجبه وجود موضوع مي‌خواهد و ظلمت، «عدم» است.

و چنانكه «شعاع» بسيط است و آميختگي به ظلمت ندارد و ظلمت «فاني» است در سطوح شعاع، همچنين، «ظلّ» بسيط است. پس، نور حسّي - كه بسيط است - [و] - نور حقيقي - كه وجود است - ابسط است، ليكن «نور» مراتب دارد، چنان كه از شيخ اشراق نيز، نقل كرديم كه: «النّور كلّه حقيقة واحدة بسيطة لا اختلاف بين مراتبه الا بالكمال و النّقص و الغنى و الفقر».

و امّا ماهيّت، پس گذشت كه آن، محدودي است به حدّ جامع و مانع، و اين منع، ياد از ضيق وجود مي‌دهد و نفس قدسي انسيه، وجودش حدّ وقوف ندارد، چنانكه جبرئيل عليه السّلام به حضرت ختمي عرض كرد، در معراج كه: «لو دنوت انملة لاحترقت». و او صاحب مقام: «لي مع اللّه وقت لا يسعني فيه ملك مقرّب» است و **نفس مقدّسه ختمي، چون ماهيّت ندارد، صاحب مقام «أَوْ أَدْنىٰ» و «وجود منبسط» است**، و از القاب آن حضرت «رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ» است كه مساوق است با رحمت واسعه كه از اسماء «وجود منبسط» است و **نيز از اسماء وجود منبسط در نزد عرفاء «حقيقت محمديّه» است**. و قول حق تعالى: «خُلُقٍ عَظِيمٍ» و قول‌ش: «إِنَّهُ كانَ رَؤُفاً رَحِيماً» مدح انسان است. بيت

ظلم او، آن كه هستي خود را سخت فاني، بقاي سرمد را

جهل او آن كه، هر چه جز حق بود هستي او، ز لوح دل، بزدود

نيك ظلمي كه عين معدلت است نغز جهلي كه مغز معرفت است

(اسرار الحكم، ص ۳۴۰-۳۴۱)

مقدمه دوم: در ميان اولين مخلوقات و نخستين صوادر از حق‌تعالى و مبدأ اعلى از سيد كاينات خالصه و صفوة موجودات، احاديث كثيره و رواياتِ عديده رسيده در برخي فرموده است:«اول ما خلق الله العقل» و در برخي ديگر: «اوّل ما خلق اللّه اللّوح» درباره ديگر فرموده: «اوّل ما خلق درّة بيضاء» و در روايت ديگر فرموده است: «اوّل ما خلق اللّه القلم» و در بعضي ديگر فرموده: «اوّل ما خلق اللّه نوري»

و ما در آيندة در شرح حديث شريف «أوّل ما خلق اللّه العقل» خواهيم گفت كه همه اين عبارات تعبيري از معبّر واحد و همه اين امور القاب يك ذات و يك نور است كه به اعتبارات مختلفه از او تعبيرات مختلفه شده است و از قبيل «عبارتنا شتى و حسنك واحد و كل الى ذات الجمال يشير» مي‌باشد. **و آن حقيقت عبارت از فيض مقدس و نفس رحماني و حقيقت محمديه است** كه از آن

و حقيقت مقدسه از جهت آنكه واسطه در تسطير و ترقيم كلمات الهيه و أحرف وجوديه در دفتر وجود سجل كون است به قلم تعبير كرده‌اند.

همچنان كه قلم ظاهرى واسطه در ارقام و حروف لفظيه در دفتر كتابت است تعبير به قلم شده است كه در لسان عرفاى باللّه بدان جهت از او نيز به قلم اعلى تعبير مى‌گردد و به جهات ديگر كه در آتيه در شرح حديث شريف «أوّل ما خلق اللّه العقل» گفته خواهد شد از او تعبير به عقل و لوح در رّ بيضا و نور گرديده است.

مقدمه سوم: هرچند اول صادر و نخستين تجليات ذات الهوتى آيات و جبروتى سمات نور الأنوار تعالى و تقدّست أسمائه فيض منبسط و حقيقت محمديه است ولى اگر مقصود در آي مبارك طقط اشاره به اول صادر باشد بايد فرموده باشد «خلق القلم» «اي علّم القلم». و چون فرموده «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» از آن مستفاد مى‌شود كه در اينجا مقصود از اين تعبير اشاره به چند مطلب بوده يكى اشاره به صادر اول بودن آن حقيقت مقدسه و ديگر اشاره به آنكه آن حقيقت به نفس ذات مجعول و در مقام اتصاف موجوديت محتاج به حيثيت تعليليه نمى‌باشد.(اساس التوحيد، ص ۱۷۸-۱۷۹)

و في التحفة المرسلة: للوجود الحق سبحانه مراتب: الأولى مرتبة اللاّتعيّن و الإطلاق و الذات البحت لا بمعنى أنّ قيد الإطلاق و مفهوم سلب التعيّن ثابتان في تلك المرتبة، بل بمعنى أنّ ذلك الوجود في تلك المرتبة منزّه عن إضافة جميع القيود و النعوت إليه حتى عن قيد الإطلاق أيضا، و يسمّى بالمرتبة الأحدية و هي كنه الحق سبحانه، و ليس فوقها مرتبة أخرى بل كل المراتب تحتها. **الثانية مرتبة التعيّن الأوّل و تسمّى بالوحدة و الحقيقة المحمّدية** و هي عبارة عن علمه تعالى لذاته و صفاته و لجميع الموجودات على وجه الإجمال من غير امتياز بعضها عن بعض. الثالثة مرتبة التعيّن الثاني و تسمّى بالواحدية و الحقيقة الإنسانية و هي عبارة عن علمه تعالى لذاته و صفاته و لجميع الموجودات على التفصيل و امتياز بعضها عن بعض. فهذه ثالث مراتب كلها قديمة و التقديم و التأخير عقلي لا زماني. الرابعة مرتبة الأرواح و هي عبارة عن الأشياء الكونية المجرّدة البسيطة التي ظهرت على ذواتها و على أمثالها كالعقول العالية و الأرواح البشرية. الخامسة مرتبة عالم المثال و هي الأشياء الكونية المركّبة اللطيفة الغير القابلة للتجزي و التبعيض و لا الخرق و الالتيام. السادسة مرتبة عالم الأجسام و هي الأشياء الكونية المركّبة الكثيفة القابلة للتجزي و التبعيض. السابعة المرتبة الجامعة لجميع المراتب المذكورة الجسمانية و النورانية و الوحدة و الواحدية، و هي الإنسان. فهذه سبع مراتب، الأولى منها هي مرتبة اللاظهور و الباقية منها هي مراتب الظهور الكلّيّ، و الأخير منها هي الإنسان إذا عرج و ظهر فيه جميع المراتب المذكورة مع انبساطها يقال له الإنسان الكامل.(كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، ص ۱۱۰)

[14] تحف العقول نويسنده : ابن شعبة الحراني جلد : 1 صفحه : 325

[15] الكافي- ط الاسلامية نويسنده : الشيخ الكليني جلد : 1 صفحه : 342

[16] اشكال يكى از دوستان حاضر در جلسه درس

[17] اشكال يكى از دوستان حاضر در جلسه درس

بازبينى #2
ايجاد شده 31 اوت 2025 16:26:21 ... .
به روزرسانى شده 2 سپتامبر 2025 14:20:25 ... .